

گوشه‌ای از انقلاب مشروطیت در جنوب

در کتاب «اسناد مشروطیت» که چاپ نخستین آن به سال ۱۳۶۲ توسط ایرج افشار منتشر گردیده، متأسفانه نهضت پرشکوه آزادیخواهان جنوب به طاق‌نسیان سپرده شده و تنها به چند نامه از شخصی گمنام* به اسم سیداسدالله خرقانی قناعت کرده‌اند که هیچ‌گونه سندیت و اعتبار تاریخی ندارد. متن نامه‌ها به گونه گنگ و مصلحت‌آمیز نوشته شده آن چنان که از محتوای آنها به خوبی دانسته می‌شود که نویسنده برای رسیدن به شهرت و راه یافتن به مجلس در تلاش بوده و دست به این کار می‌زده است. این گونه تلاشها نیز در آن زمان که از هر سری صدائی برمی‌خاست بی‌سابقه نبود. در گوشه و کنار عده زیادی بی‌مایگان جاه‌طلب بودند که برای پیشرفت کار خود و جلب نظر دیگران به آسان‌ترین وسیله یعنی کاغذ پرانی متوسل می‌شدند و مجلس، صدراعظم و زعمای کشوری امثال مرحوم مستشارالدوله را به باد نامه‌نویسی گرفته، سنگ آزادیخواهی به‌سینه می‌زدند. در حالی که بین آزادیخواهان و نزد زعماء «انجمن» از هیچ‌گونه قرب و اعتباری برخوردار نبودند.

سید خرقانی نیز یکی از این افراد بشمار می‌رفت که در عداد سیاهی لشکر خود را قاطی آزادیخواهان کرده بود. نه‌مغز متفکری داشت و نه کاری از دستش برمی‌آمد. این که می‌نویسد: «دریابگی رقعهای به این داعی نوشت، اصرار کرد از نجف همراه او آمدم تا بوشهر، چنانچه اگر من نبودم جرأت نداشت که بیاید و مردم هم او را راه نمی‌دادند» یک ادعا بیش نمیتواند باشد. من مدافع دریابگی نیستم، به‌سواقی خوب و بد او هم کاری ندارم ولی دریابگی هر که بود و هر چه بود کسی نبود که دست‌التماس به‌سوی امثال سید خرقانی دراز کند. او یک بار بعد از حکومت مرحوم عماد نظام و بار دیگر پس از عزل میرزا رضاقلی‌خان سالار اعظم به حکمرانی بوشهر رسید و در هر بار دست به کارهای خوب و بدی زد که در این جا از موضوع بحث ما خارج است. اما این که سید خرقانی می‌نویسد: «اشار حکومت را که آلت کار حکومت او هستند تحریک کرد که انجمنی به اسم «اتحاد» تشکیل داده‌بنای توهین به «انجمن ایالتی» را گذارند» اساس و پایه مستدلی ندارد. زیرا در بوشهر و بنادر تابعه آن رسماً موضوع «انجمن ایالتی» و «ولایتی» در آن اوضاع مطرح نبود و آنچه بنام «انجمن» به شهرت رسیده بود «حزب عام اتحاد اسلامی» بود که در آن زمان طبق مرسوم زمان «انجمن» نامیده

* برخلاف نظر آقای حکمت، اسدالله خرقانی گمنام نیست و نامش در جریانهای دوره مشروطیت بر سر زبانها بوده و در کتابها نامش آمده است. (آینده).

می‌شد و عموم اهالی بوشهر زعامت مرحومان شیخ‌الحکماء و علامه ناظم‌الحکماء را پذیرفته، با طیب خاطر به‌عضویت آن مفتخر بودند. این انجمن از دو کمیته تشکیل یافته بود: یکی «کمیته جنگ» که به‌نام «سربازان وطن» معروف شده و اعضاء آن جوانان جان برکف و کسانی بودند که قدرت جهاد و حمل اسلحه داشتند و دیگر «کمیته سیاسی» بود که مستقیماً زیر نظر پیشوایان انجمن و مشاوران بصیر و مطلع به‌امور سیاست اداره می‌شد. هیجانی که «انجمن اتحاد اسلامی» به‌وجود آورده بود آن‌چنان شورانگیز می‌نمود که مجالی برای افراد سودجو باقی نمی‌گذارد که به‌تحریک و اختلال پردازند.

اتحاد و یک‌پارچگی مردم آن‌قدر شکوه‌مند و پر دامنه بود که یک‌بار تجار محله به‌بهانی که گرد هم آمده انجمنی دیگر براه انداخته بودند، برای این‌که دوگانگی پیش نیاید به‌دستور آیت‌الله حاج سید عبدالله بلادی که در نجف می‌زیست، ناچار شدند آن «انجمن» را منحل کنند و زعامت پیشوایان «اتحاد اسلامی» را پذیرا شوند. اهالی غیور بوشهر حاضر بودند تا آخرین دینار سرمایه خود را در جهت سرنگونی رژیم «محمدعلی شاه» در پای زعمای «انجمن» بریزند. حتی زنان سلحشور بوشهری نیز هرچه طلا و وسائل زینتی داشتند در طبق‌اخلاص نهاده به انجمن آورده بودند که در راه تأسیس «بانک ملی» و تربیت جنگ‌آوران ضد استبداد به‌مصرف رسد. ولی زعماء دور اندیش انجمن تأسیس بانک و اصلاحات اساسی دیگر را موکول به‌بعد از سقوط رژیم محمدعلی شاه و استقرار مشروطیت دانسته از قبول هدایای بانوان امتناع می‌نمودند. همین بانوان روشن فکر و انقلابی بودند که شوهر و فرزندان خود را از خانه بیرون و در بروی آنان بسته، مجبور می‌کردند به‌یاری اعضاء انجمن و «سربازان وطن» بشتابند. برآستی که قیام و اتحادی بس شکوهمند بود و تا آن روز چنین اتحادی یک‌دل و یک‌جان در جنوب سابقه نداشت. این‌چنین نهضتی آن‌قدر بی‌مایه و آن‌گونه بی‌پایه نبود که به‌قول سید خارقانی تحریک اشرار در شکل‌گیری آن مؤثر و یا در یابیگی محرك تأسیس «انجمن» شود.

آنچه در سال ۱۳۲۶ به‌نام «انجمن اتحاد اسلامی» آغاز فعالیت کرد، از سالها قبل یعنی از زمان ناصرالدین شاه به‌گونه‌ای پنهانی کار خود را آغاز و در روشن کردن ذهن مردم بوشهر و بنادر تأثیری شگرف برجای گذاشته بود و ماده مستعد انفجاری پرورش داده بود که در عصر «استبداد صغیر» نتیجه آن بدو با تجمع غلنی پنجاه تن از متفکرین متنفذ و آزادیخواه و بعد با استقبال عموم اهالی ظاهر گردید و بندر بوشهر که در آن روزگاران شاهرگ حیات اقتصادی ایران بود در تصرف مجاهدین «انجمن اتحاد اسلامی» درآورد.

تصرف بوشهر و تمام دوائر دولتی آن از این نظر بسیار حائز اهمیت بود که در صورت ادامه آن و تجزیه بوشهر از آن روی که نیروهای مسلح و ضعیف دولت وقت توانائی مقابله با سلحشوران انقلابی نداشتند، اقتصاد سایر قسمت‌های دیگر کشور را نیز دچار رکود و فلج می‌کرد و این چیزی بود که سرانجام آن جز کناره‌گیری شاه

مستبد چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

در همین جریان بود که سیاست سیاه چهره کریه خود را آشکار ساخت و مرتضی اهرمی را برانگیخت تا بالاجت خود پیروزی درخشان «مجاهدین جنوب» را خدشه‌دار کند و چون مهم‌ترین دوائر دولتی آن‌روز اداره گمرک بود درآمد آن‌را دیپلماسی محیل انگلیس در قبال قروض خارجی مطمئن‌ترین وثیقه تشخیص داده بود. برای این‌که درآمد آن کاملاً محفوظ و از هرگونه دست‌برد مصون بماند مرتضی اهرمی را که گمان خطائی درباره او نمی‌رفت به‌عنوان «ناظر» و «امین وصول» درآمد‌ها، مأمور حفظ وصولی «گمرک» کردند. ولی سید با «انجمن» و «مجاهدین» طریق خصومت در پیش گرفت. این رفتار باعث شد که فرصت به‌عوامل استبداد و عاملان بیگانه داده شود تا علیه آزادبخواهان دست به‌توطئه زنند و موضوع اختلاس وجوه «گمرک» با «بوق و کرنا» بهانه تبلیغ قرار گیرد. در همین هنگام مرحوم دریابگی نیز به‌بوشهر آمد و مأموریت یافته بود آزادبخواهان جنوب را تنبیه‌کند و سر جای خود بنشاند. ولی او که مردی زیرک و وقت‌شناس بود بخوبی می‌دانست در افتادن با «انجمن اتحاد اسلامی» و آزادبخواهان غیور جنوب کاری بس صعب و دشوار بلکه امری پرخطر است. از این رو زهرچشم خود را متوجه سید اهرمی که خشم و غضب زعماء «انجمن» و مجاهدان انقلاب در حق خود برانگیخته بود کرد. با این کار چنین وانمود کرد که هم او امر مرکز را اطاعت می‌کند و هم از خطری که از ناحیه «انقلابیون» در صورت درگیر شدن با «زعماء انجمن» ممکن است دامن‌گیر او شود، اجتناب می‌ورزد.

دریابگی هوشیارانه سید اهرمی را در فشار گذاشت. سید هم به‌خیال رسیدن کمک در خانه خود متخصن و حصارى شد و به‌وسیله نامه از دلوارها و دشتستانها خواستار کمک گردید. دریابگی ناچار دستور داد خانه او را به‌توپ بسته و او را از تحصن خارج و دستگیر سازند. پس از ویرانی خانه از صدمت توپ، مردم که اتلاف وجوه گمرک را مغایر حیثیت انقلابی خود می‌دانستند سید را در میان گرفته و شخصی به‌نام «سیدغریب» با دار و دسته‌اش او را در کوچه و بازار گردانیدند. هنگامی که مأمورین «انجمن» برای نجات او آمدند و از دست مردم عصبانی که عده او باش و اراذل هم قاطی آنها شده بودند نجاتش دادند، به‌جای این‌که او امر زعماء را اطاعت و خود را در اختیار انجمن قرار دهد از دست نجات‌دهندگان فرار کرد و به زیر بیرق کسولگری انگلیس گریخت و آن‌جا «بست» نشست.

در این‌جا بار دیگر نامه سید خارقانی را از نظر می‌گذرانیم. نخست می‌نویسد: «قبل از این‌که به‌بوشهر بیاید در کاظمین انقلابات حدود جنوبی و واقعه سید اهرمی را شنید و هم از بوشهر نوشتند و هم خائف شد». آنگاه آنچه را در بالا نوشته فراموش می‌کند و چون دریابگی را همراه خود به‌بوشهر می‌آورد می‌گوید: «علی کل حال وارد شدیم (یعنی وارد بوشهر شدیم). بعد از يك ماه واقعه سید اهرمی واقع شد». نویسنده گان بوشهر و بنادر در ضبط وقایع جنوب هیچ‌گونه اثری به‌جای نگذارده از بی‌حالی و سهل‌انگاری رضایت داده‌اند. رویدادهای مهم این منطقه و نام نیک مردم

غیور آن زیر گرد و خاک مرور زمان پنهان و به فراموشی سپرده شود. این که می‌گویند مردم جنوب شانس ندارند واقعاً حرف درستی است و باید باور کرد زیرا گذشته از این که هیچ‌کس از جانبازان دلیر و فداکاری های آنان یاد نمی‌کند، تنها جزوه‌ی کاملی نیز که مرحوم ناظم‌الحکما نوشته و تمام وقایع را در آن شرح داده بود هنگامی که کتابخانه‌ی من از دست رفت معلوم نشد بدست کدام نااهل افتاد.

در هر حال کاش «باد صبا» گفته‌ی مرا به گوش آقای ایرج افشار می‌رسانید تا بدانند که امثال سید خارقانی از چه قماش مردمی بوده‌اند و تا چه اندازه گفته‌های پراز ضد و نقیض آنان بارنگ غرض آغشته شده است. سید خارقانی می‌گوید: «عقلای بلد طالب استبدادند که اقلاً آسوده شوند» ولی حقیقت این است که عقلاء بلد می‌گفتند «سروجان را نتوان گفت که مقداری هست» و در راه آزادی هیچ‌گاه آزادگان را هوس آسایش نیست. مگر همان عقلاء بلد نبودند که «انجمن اتحاد اسلامی» را تأسیس و بندر مهم اقتصادی ایران را از چنگ محمدعلی‌شاه بیرون آورده نیروی او را خلع سلاح کردند؟ آیا بهتر نبود این مرد مدعی اگر راست می‌گفت اسم چند تن از این قبیل عقلاء قلابی را ذکر می‌نمود؟

خوب است برای روشن شدن بهتر جریان به شماره های ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۹ و ۱۲۵۶ تا ۱۲۵۹ روزنامه «پیک خجسته» که مختصراً مطالبی درباره انقلاب مشروطیت و سیداهر می نوشته‌ام مراجعه شود.

شعری از وثوق الدوله

پس از انتشار چاپ جدید دیوان وثوق الدوله (تهران، ۱۳۶۳) آقای محسن آشتیانی سه بیت شعر وثوق الدوله را که تاکنون چاپ نشده و از پدر خود آقای دکتر جواد آشتیانی (داماد وثوق الدوله) شنیده است برایم خواند. ظاهراً وثوق الدوله این اشعار را به مناسبت آنکه دکتر آشتیانی نسبت به درد دندان وثوق الدوله بی‌اعتنائی نشان داده بود سروده است.

به طبیعی	به نادانی
به درد	به رفت
گفت آری به نزد تست چنین	گفت بادست از آن مباحش حزین
تو از آن فارغی ترا بادست	بر من این درد کوه پر بادست